

چون صبا میگویند که فضا خانه و زمین

رمانه بی نظیر است و باریک بیدیر غزل الواء کسوف را تو در تریجی خواهی شنید و طالع موقوف



باز که حکایت طالع ماهر بنو قریه میخیزد و نظر طالع ماهر بنو قریه را در این طالع ماهر بنو قریه

طالع ماهر بنو قریه میخیزد و نظر طالع ماهر بنو قریه را در این طالع ماهر بنو قریه

طالع و تولد و نجات
 از غفلت مغفول و غی
 قول نصف المصنوع
 فنی که باین وقت
 را علامه المصنوع
 فنی که باین وقت
 و موجب باین وقت
 است که قول این
 بسبب این مصنف
 بنسبت این مصنف
 غیبت است
 طالع و تولد و نجات
 از غفلت مغفول و غی
 قول نصف المصنوع
 فنی که باین وقت
 را علامه المصنوع
 فنی که باین وقت
 و موجب باین وقت
 است که قول این
 بسبب این مصنف
 بنسبت این مصنف
 غیبت است
 طالع و تولد و نجات
 از غفلت مغفول و غی
 قول نصف المصنوع
 فنی که باین وقت
 را علامه المصنوع
 فنی که باین وقت
 و موجب باین وقت
 است که قول این
 بسبب این مصنف
 بنسبت این مصنف
 غیبت است

[illegible]

باشند چون خاصه فقه که اشعار میکند بر بیان فقهه مخاتم را بمعنی خاتمین فقهه یا بمعنی فی افاده ظرفیت کند یا بمعنی
صلوة الیلک شمس ظرفیت لیل را به صلوة یعنی صلوة فی الیل قبل اهل جانی درست که مضاعف الیه بیان
مضاعف غیر ظرف آن باشد چون در اعلامی مذکور دار زید یا انحصار مطلق از مضاعف بود چون یوم الاحد و علم
الفقه و شجر الاراک یا علم من وجه و خاص من وجه و غیر اصل مضاعف و فقهه خاتمی حمید من فقهه خاتمی که در کتاب
بابی خیر من ساج بابک این لام را لام اختصاص گویند و آنرا انحاء شش است اختصاص المکاسب چون غلام زید
و اختصاص التسمیه چون یوم الاحد و علم الفقه و اختصاص الوضو چون سرج الفرس و اختصاص الیجاد
چون کافیه ابن جابر اختصاص الخیر بالکل چون ورق الشجر و راس زید و اختصاص النطف بالنطف و
چون کیست الذی فیه اختصاص النسبه القریبه چون الازید و انوه و غیر آن قسم دوم جای باشد که میان
مضاعف مضاعف الیه عموم و خصوص من وجه باشد و مضاعف الیه اصل مضاعف بود چون خاصه فقه و باب
ساج و این مضاعفات را مضاعفات بیانیه گویند و قسم سوم جامعیت که مضاعف الیه بیان مضاعف ظرف آن باشد
زمان بود و خواه مکان چون ضرب الیوم و کر الیل و بهر کیس و قلیل که بلا استعمال این قسم کم است و از اینجا
که بعضی خاتم این مضاعفات را بسوی مضاعفات لامیه و گنند و تقدیر نحو ضرب الیوم را ضرب الیه اختصاص الیوم
گویند و شیخ زینی همین را اولی گفته و در مضاعفات بیانیه بسوی مضاعفات لامی نیز ممکن است لیکن آنکه اکثر متکلمان
روند کنند که جمعی و بعضی اندکترین و ابو الحسن بن الفلاح استاد ابو حیان صاحب التلخیص که گفته است بمعنی
من باین معنی لام گویند بنابر آنکه در امثله مضاعفات بیانیه مضاعف مستحق مضاعف الیه میباشد پس نزد اینها و حال
اضافات بمعنی لام باشد و کوفیان مضاعفات بمعنی بنده زیاده کرده اند چون بنده ناقه و قود الحلبه بمعنی قود و عند
کذا فی التلخیص و وجه انحصار بنا بر ذی سبب چه بود آنکه مضاعف الیه بیان مضاعف خواهد بود و مساوی یا
اعم مطلق یا اختصاص مطلق یا خاص من وجه و صورت مبانیست اگر مضاعف الیه ظرف مضاعف است مضاعف بمعنی
والا بمعنی لام و در صورت مساوات مانند لیث و اسد و انسان ناطق مضاعفات متنوع است چنانکه
اعم مطلق بمعنی جامع که اسم دوم و در صدق اعم مطلق از اسم اول بود و فلا یتقال اصل الیوم و فقه العلم و ارک الشجر و
اختصاص مطلق هم مضاعفات بمعنی لام است و در اعم و خاص من وجه اگر مضاعف الیه اصل مضاعف است بمعنی من باشد

و اما میباید که این پنج بیاید
 از دو صد که از فرزند
 از او فرزند دیگر صادق
 بنامید چون هر دو انسان
 بر دو صد میباشند و اگر
 صادق از بیست و اگر
 بر سی که از او دیگر
 کلید باشد مساوی
 بر آن انسان و از آن
 در آن کم و از حقش دور
 چون جوانان را میبینی
 و اما میباید که این پنج بیاید
 از دو صد که از فرزند
 از او فرزند دیگر صادق
 بنامید چون هر دو انسان
 بر دو صد میباشند و اگر
 صادق از بیست و اگر
 بر سی که از او دیگر
 کلید باشد مساوی
 بر آن انسان و از آن
 در آن کم و از حقش دور
 چون جوانان را میبینی

و غیر آن مشهور بود و در نه معرفه گرد و چون علیک بالو که غلبه سکون که غیر درین مثال معنویت از آنکه
مضاف الیه که است صند و احسن که حرکت باشد و بضیضه مشهور و مثل جابر بن یسار که از او کنی عمرو
که در فضیلت و علم نبرد و شاکر و مماثل است و در مخالفت مشهور و این نیز بهیچ وجه نیست بخلاف این السراج
که غیر و مثال آن در فضیلت نیز بخیر کرده است و نیز بشرط آنکه مضاف مثل جهات سه و همچو وجه
است و سنج و حده و عبطه نباشد و بعضی نقول هر ت بر جل واحد و سه و حده و عبطه
معنی غلبه کامل و کرم لا نظیر و لیسیم معصوف الیه معنی سنج عبطه کذا فی الوسیط و چون شراطی باشد
اضافه معنوی باضافه چه و مفیده تعریف باشد مگر این کیسان عدم تعریف و اضافت در محض
با وجود و شراط مذکوره به نیست انفصال جائز داشته کذا فی الوسیط و معنی نیز بهیچ وجه نیست بهیچ
حکایت کرده کذا فی التکمیل و افاده اضافت معنوی تعریف مضاف بر تقدیر تعریف مضاف الیه است
که صورت ترکیب اضافت معنوی موضوع است بر اولیای جوامعیت مضاف چون مضاف الیه معروف
نه از آنکه نسبت امری بسوا مرکبین ملزم معلومیت منسوب بوده باشد و الا مضافا باضافه لفظی مثل
خدا رب و غیر معرفه باشد یا آنکه اضافت لفظی غیر تعریف نیست پس غلام یک گفته شود باشد مگر و غیر غلام
میان کلمه و مخاطب مهور باشد خلاف ضارث یکما قال العلامة التفتازانی مختصرا و طولاً و غیر غلام
شماره است که بهیچ معین گویند بر سبیل مجاز و خلاصه منع است چنانچه معروف بالله و اصل معصوم
برای معین و گاهی نیز اشاره بسوی تعیین شامل شود و دانست قوله تعالی و المستضعفین من الرجال و النساء
و الولدان المستضعفون حیثه علامه زعفرانی در کشاف آورده که المستضعفون صفت است ضعیفیت یا
الرجال و النساء و الولدان و جواز وصف عرف بجهل و جوارح است آنها بر آنست که موصوف شیعیان
اگرچه بخل حرف تعریف است و همان است قوله تعالی کذلک الحاکمین انفساً بر موصوف حاکم که کذا فی المطول
و نیز از آنست قول شخصی از بنی سلول مشهور و تقدیر علی اللیسیم معنی ضعیفیت نه قلت لا یعیین
لیکم که درین شعر و اقص است اگرچه معروف بلامت لیکن برادران معین نیست باینکه مقصود شاعر مدح
و کمال علم خود است باینکه مکرر درین مثنوی انالیام است و بکنند من و برادران معین انالیام و لیسیم خاص

سبحان الله
و غیر آن مشهور بود و در نه معرفه گرد و چون علیک بالو که غلبه سکون که غیر درین مثال معنویت از آنکه
مضاف الیه که است صند و احسن که حرکت باشد و بضیضه مشهور و مثل جابر بن یسار که از او کنی عمرو
که در فضیلت و علم نبرد و شاکر و مماثل است و در مخالفت مشهور و این نیز بهیچ وجه نیست بخلاف این السراج
که غیر و مثال آن در فضیلت نیز بخیر کرده است و نیز بشرط آنکه مضاف مثل جهات سه و همچو وجه
است و سنج و حده و عبطه نباشد و بعضی نقول هر ت بر جل واحد و سه و حده و عبطه
معنی غلبه کامل و کرم لا نظیر و لیسیم معصوف الیه معنی سنج عبطه کذا فی الوسیط و چون شراطی باشد
اضافه معنوی باضافه چه و مفیده تعریف باشد مگر این کیسان عدم تعریف و اضافت در محض
با وجود و شراط مذکوره به نیست انفصال جائز داشته کذا فی الوسیط و معنی نیز بهیچ وجه نیست بهیچ
حکایت کرده کذا فی التکمیل و افاده اضافت معنوی تعریف مضاف بر تقدیر تعریف مضاف الیه است
که صورت ترکیب اضافت معنوی موضوع است بر اولیای جوامعیت مضاف چون مضاف الیه معروف
نه از آنکه نسبت امری بسوا مرکبین ملزم معلومیت منسوب بوده باشد و الا مضافا باضافه لفظی مثل
خدا رب و غیر معرفه باشد یا آنکه اضافت لفظی غیر تعریف نیست پس غلام یک گفته شود باشد مگر و غیر غلام
میان کلمه و مخاطب مهور باشد خلاف ضارث یکما قال العلامة التفتازانی مختصرا و طولاً و غیر غلام
شماره است که بهیچ معین گویند بر سبیل مجاز و خلاصه منع است چنانچه معروف بالله و اصل معصوم
برای معین و گاهی نیز اشاره بسوی تعیین شامل شود و دانست قوله تعالی و المستضعفین من الرجال و النساء
و الولدان المستضعفون حیثه علامه زعفرانی در کشاف آورده که المستضعفون صفت است ضعیفیت یا
الرجال و النساء و الولدان و جواز وصف عرف بجهل و جوارح است آنها بر آنست که موصوف شیعیان
اگرچه بخل حرف تعریف است و همان است قوله تعالی کذلک الحاکمین انفساً بر موصوف حاکم که کذا فی المطول
و نیز از آنست قول شخصی از بنی سلول مشهور و تقدیر علی اللیسیم معنی ضعیفیت نه قلت لا یعیین
لیکم که درین شعر و اقص است اگرچه معروف بلامت لیکن برادران معین نیست باینکه مقصود شاعر مدح
و کمال علم خود است باینکه مکرر درین مثنوی انالیام است و بکنند من و برادران معین انالیام و لیسیم خاص

و این همی در تعیین کنیم که مقتضای اصل وضع لام است منتفی و ازین است که شاعر امر و سینه ایست و مضارع
آورده تا اولاد کند بر و بعد و در سبب بعد سبب بخلاف اضنی و جمله سینه صفت الیم است و محتمل است
فاصل احمد نگری رزقه اند جان و افاض علینا فیضه در شرح کافی می آرد که در بعضی کلمات و عطف مضارع
مضارع بنوعی منقول است و در عطف جمله بر جمله بنای منقول نیز و در اینجا بنای منقول نامی باشد که با الیوم
و استثنی است که تعریف مضارع سبب تعریف الیم بود و تعریف میری از معارف ششگانه متساوی است
اعرف المعارف مضارع یعنی فهمید که و مخاطب فایب بر تریب نیکو کرده و علم بعده اشاره بعده اسم موصول
و ذوالاد است یعنی معرفت بلام و معرفت به ندایس غلامی اعرف باشد از غلامان همچنین غلامان و غلامان غلامان
و غلامان بلام غلامان الذي عندك تقدم تقدم باشد در اعرفیت و غلامان الرجل مساوی باشد غلامان
الذي عندی نیست سبب سبب و اکثر خات و این بنام ذوالاد است از موصول کمتر شده و گفته که مضارع
بموصوف پیش علم است و در رتبه مضارع نیست و در حررت برید صاحب دست نباشد چه لازم می آید که صفت
از موصوف اعرف باشد و آن صحیح نیست پس بین تقدیر غلامان مساوی غلامان بنای اعرف از این و بین
تعلیاش نظر است بقوله تعالى للفقهاء الذین الایة و قال المصنفون الذین الایة و انشائی آن که حسب فشر
موصول اعرف از ذوالاد است و در اینجا صفت ذوالاد است واقع شده مگر اگر که بدل گویند یکسان است
و حررت برید صاحب نیز موصود و بر تعریف مضارع اکثر از مضارع الیم بود و فرزند کو فیان اعرف علم است
بعده مضارع بعده بهم بعده ذواللام و ذوالاین الیم است و اعرف هم شاعر است و مضارع بعده ذواللام بعده موصول
و این مالک گفته که اعرف مضارع است بعده ضمیر مخاطب بعده علم بعده ضمیر غائب بعده اسم اشاره و حرف بنای
بعده اسم موصول و ذواللام مضارع و الناس فی الیم است و بنای بعد از ضمیر غائب بعده اسم اشاره و حرف بنای
و فائده اضافت معنوی تخصیص مضارع است اگر اضافت کرده شود بسبب مکرر یعنی قیاسه مضارع بنای و فائده
فائده تعلیل شریکای مضارع به مثل غلامان هر که علم قبل اضافت بسبب موصول شامل و غلامان را در امر قرار
شیوع و کمتر آید که شانت نامدار که تعیین نشده و فطرا و فائده معنویت که مضارع انحرور از تعریف نمایند
یعنی اگر معرفت بلام تعریف بود لام ویرانند و اگر علم باشد مکرر گردانند یا نیلور که مردانند

عبد السلام بن محمد بن عبد السلام

براساس تقویت علی باشند
 از آن دو در رساله مجسود بلا
 ناقص الی این جا پس
 باید که در نظر دزد و تقویر
 این است که شایع جوان
 تقویر را در رساله تقویت علی
 تلف کنند ۱۱ ۱۲

باشد و قول اخضر فی الصلوة و التحیة بالالف الذی یاروی کوفی نیست نزد جمیع محققان
 بریدل و اینجاست که ما ذهب الیه الکوفیون را ضعیف گفته اند منزه و دلیل کوفیان تجویز ایشان کوه
 اینکه مضار و اعدا و مان چیز بیاید که مضای الیه یهودیانی که ثلاث همان ثواب است نه غیر و چون مضای و مضای
 و حدیث تحصیل حاصل لازم نیاید از آنکه کسب مضای تعریف را از مضای الیه غایت شرط است آن در اینجا
 مفقود و این دلیل منقوض است بدو وجه اولاً از آنکه صحت این دلیل با جواز الخاتم فقه لازم نیست زیرا که
 خاتم و فقه چون ثلثه و اثواب در ماصدق علیه السلام و الخاتم فقه بالاتفاق باطل است و بطلان لازم
 است از مطلوبان المزموم و ثانیاً از آنکه شرط کسب مضای تعریف را از مضای الیه غایت مضای الیه است
 من حیث اللفظ نه بحسب ماصدق علیه السلام و مثل ثلثه الاثواب تحصیل لازم می آید باینکه شرط کسب تعریف
 موجود است لذا افاد الفاضل الاحمد گری فی شرح المبسوط علی الکافی هرگاه که خارج شد به صنف چه اتمه
 از تعریف اضافت منوی و بیان اقسام و احکام آن شروع کرد و تعریف اضافت لغظی نیست گفت
 و لها اللفظیة فهو ان یکون المضاف صفة مضافه الى المعرک و لیکن اضافت لغظی که از تعریف منزه است
 پس علمائش آنست که مضای صفت بود و مضای بسوی محمول خود عام از غیر و صفتیت آن با اعتبار لفظ
 هم باشد چون حرث بر جل فها ب زید الآن او عندا و حرث بر جل حسن الوجه و هو الدار یا باعتبار لغظی فقط
 نوزید بر البطن ای کبر البطن قوله صفة اخر از است از مضای که صفت نبود چون غلام زید مضای الیه
 است صفت است و اخر از است از مضای که صفت بود و مضای بسوی محمول خود نباشد مثل مصباح البلیه
 کریم المصباح اضافت باقی الالب است از تعریف اضافت صلوٰه دلیل نیست که مضای الیه ظرف مضای
 باشد چه بصاعت و کرم بتقید بود لش بدل و مصرعیت و مراد از محمول فاعل مفعول است و مصدر
 خارج از صفت چنانکه گذشت نیست در باب جموعاً ببعضه و اخات این بران و این الطرقة اثبات صفت
 بسوی محمول نیز اضافت غیر محتمل و کوفیان اضافت افضل الشفقیل را نیز غیر محتمل گویند که فی الازمان
 بعضی از متأخرین هم گفته نوشته اند که هر چند علما این صناعیت و اضافت لغظی را تقید حرفی و حرث
 بضای غیر را اعتدال کن بحسب استقراری باشد چنان مستطیع و مفقود باشد که صفت فقه بسوی مفعول تقید

و فصل در طرف و غیر مشر معقول باشد یا تمیز یا غیر آن از جمله قیاس است و المستثنی است که گاهی می باشد و اگر سبب
 نامایش از مضاف الیه نوشت می کنند بطوریکه مضاف صالح حذف مضاف الیه یعنی از آن باشد مثل قولی است
 بعضی اهل الجوار است که می گویند که بعضی السیارة تر و قوی و جویس که ای مضاف نوشت بهما محبت نزد آئیم
 مضاف الیه که هم نکره می شود و بشرط مذکور گفته می شود مضاف الیه الفاعل کسوف بطریق جبهه و اگر مضاف است
 صالح حذف باشد جائز بود و فلان افعال قامت فلان می بند و الا قام امر آه زید کند فی بعض شروع الالفیه پیدا
 که گاهی مضاف از آن پیدا شد و در بعضی مضاف از آن پیدا شد و قول شاعر شعر الاله الخول ثم اسم السلام علیها
 و من یک هو الکامل و قد اعتمدت مضاف و شاعر ثم السلام علیها است و لفظ اسم از دو پندین لفظ است
 و قول دیگر شاعر یا قرآن یا پاک می نویسد که زنت فانها علی الاطلاق مقصود شاعر آن پاکه نویسد و لفظ
 حقیقی می باشد و در این هر دو موضع کرده و گفته می شود که مضاف است و مضاف الیه است و مضاف الیه است
 و شاعر نویسد که مضاف الیه مضاف و گاهی مضاف با وقت قیاس قریه و امن از التماس حذف کرده مضاف الیه را تمام
 و ابرار پیغمبر می کنند و خود قولی و جار و باب ای امر یک کلمه من قرینه اهل کلمات ای اهلها و من قولی قطع است
 السارق فاند است ای نهی است یا السارق و گاهی بعد حذف مضاف مضاف الیه بجایش گذارد بشرط
 آنکه مضاف معطوف بود بر چیز که مائل است لفظاً و معنی آنکه شاعر اکل امر حبیبی امر او و فاروق یا یلیل ناله
 ای کل ناله و از دست قولی تعالی برید و عرض الیه و مضاف الیه را فخره بقره جبر الاخرة ای عرض الاخرة
 و از دست قولی علیه السلام یا یک الوجوه و الکفین نکره که یک وجوه روایت کرده ای سح الوجوه و الکفین و
 گاهی دو مضاف مضاف الیه را حذف کنند خود قولی عزوجل فبضعت قبضته من اثر الرسول ای من اثره
 فرس الرسول و تدر اعینه کالذی غشی علیه من الموت ای که در آن زمین الذی غشی علیه که ابن النافع و غیره
 و گاهی نیاده از آن خود قولی فکان قیاب قوسین او ای فکان قیاب قوسین قریه شل قاب تمویل گذار
 فی الوسیط و فیاضه و فی لایضا فوری قال بل العربیه به من باب حذف المضاف ای فکان قیاب قوسین
 جریل مثل قاب قوسین است و گاهی مضاف الیه را حذف می کنند پس مضاف گاهی می گذارد یعنی بلا تین
 و بلا تین تکریم و جمع و تثنی و مجوع بشرط آنکه عطف کنند بر مضاف اسمی که مضاف باشد بسو اسم مائل می شود

لیکن این است و لفظ اسم
 که می باشد و اگر سبب
 نامایش از مضاف الیه نوشت
 بعضی اهل الجوار است که
 مضاف الیه که هم نکره می
 صالح حذف باشد جائز بود
 که گاهی مضاف از آن پیدا
 و من یک هو الکامل و قد
 و قول دیگر شاعر یا قرآن
 حقیقی می باشد و در این
 و شاعر نویسد که مضاف
 و ابرار پیغمبر می کنند
 السارق فاند است ای نهی
 آنکه مضاف معطوف بود بر
 ای کل ناله و از دست قولی
 و از دست قولی علیه السلام
 گاهی دو مضاف مضاف الیه
 فرس الرسول و تدر اعینه
 و گاهی نیاده از آن خود
 فی الوسیط و فیاضه و فی
 جریل مثل قاب قوسین است
 و بلا تین تکریم و جمع و
 لیکن این است و لفظ اسم
 که می باشد و اگر سبب
 نامایش از مضاف الیه نوشت
 بعضی اهل الجوار است که
 مضاف الیه که هم نکره می
 صالح حذف باشد جائز بود
 که گاهی مضاف از آن پیدا
 و من یک هو الکامل و قد
 و قول دیگر شاعر یا قرآن
 حقیقی می باشد و در این
 و شاعر نویسد که مضاف
 و ابرار پیغمبر می کنند
 السارق فاند است ای نهی
 آنکه مضاف معطوف بود بر
 ای کل ناله و از دست قولی
 و از دست قولی علیه السلام
 گاهی دو مضاف مضاف الیه
 فرس الرسول و تدر اعینه
 و گاهی نیاده از آن خود
 فی الوسیط و فیاضه و فی
 جریل مثل قاب قوسین است
 و بلا تین تکریم و جمع و

و فصل در طرف و غیر مشر معقول باشد یا تمیز یا غیر آن از جمله قیاس است و المستثنی است که گاهی می باشد و اگر سبب
 نامایش از مضاف الیه نوشت می کنند بطوریکه مضاف صالح حذف مضاف الیه یعنی از آن باشد مثل قولی است
 بعضی اهل الجوار است که می گویند که بعضی السیارة تر و قوی و جویس که ای مضاف نوشت بهما محبت نزد آئیم
 مضاف الیه که هم نکره می شود و بشرط مذکور گفته می شود مضاف الیه الفاعل کسوف بطریق جبهه و اگر مضاف است
 صالح حذف باشد جائز بود و فلان افعال قامت فلان می بند و الا قام امر آه زید کند فی بعض شروع الالفیه پیدا
 که گاهی مضاف از آن پیدا شد و در بعضی مضاف از آن پیدا شد و قول شاعر شعر الاله الخول ثم اسم السلام علیها
 و من یک هو الکامل و قد اعتمدت مضاف و شاعر ثم السلام علیها است و لفظ اسم از دو پندین لفظ است
 و قول دیگر شاعر یا قرآن یا پاک می نویسد که زنت فانها علی الاطلاق مقصود شاعر آن پاکه نویسد و لفظ
 حقیقی می باشد و در این هر دو موضع کرده و گفته می شود که مضاف است و مضاف الیه است و مضاف الیه است
 و شاعر نویسد که مضاف الیه مضاف و گاهی مضاف با وقت قیاس قریه و امن از التماس حذف کرده مضاف الیه را تمام
 و ابرار پیغمبر می کنند و خود قولی و جار و باب ای امر یک کلمه من قرینه اهل کلمات ای اهلها و من قولی قطع است
 السارق فاند است ای نهی است یا السارق و گاهی بعد حذف مضاف مضاف الیه بجایش گذارد بشرط
 آنکه مضاف معطوف بود بر چیز که مائل است لفظاً و معنی آنکه شاعر اکل امر حبیبی امر او و فاروق یا یلیل ناله
 ای کل ناله و از دست قولی تعالی برید و عرض الیه و مضاف الیه را فخره بقره جبر الاخرة ای عرض الاخرة
 و از دست قولی علیه السلام یا یک الوجوه و الکفین نکره که یک وجوه روایت کرده ای سح الوجوه و الکفین و
 گاهی دو مضاف مضاف الیه را حذف کنند خود قولی عزوجل فبضعت قبضته من اثر الرسول ای من اثره
 فرس الرسول و تدر اعینه کالذی غشی علیه من الموت ای که در آن زمین الذی غشی علیه که ابن النافع و غیره
 و گاهی نیاده از آن خود قولی فکان قیاب قوسین او ای فکان قیاب قوسین قریه شل قاب تمویل گذار
 فی الوسیط و فیاضه و فی لایضا فوری قال بل العربیه به من باب حذف المضاف ای فکان قیاب قوسین
 جریل مثل قاب قوسین است و گاهی مضاف الیه را حذف می کنند پس مضاف گاهی می گذارد یعنی بلا تین
 و بلا تین تکریم و جمع و تثنی و مجوع بشرط آنکه عطف کنند بر مضاف اسمی که مضاف باشد بسو اسم مائل می شود

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

۱۷۸

[illegible]

[illegible]

از این که من معصوم بودم و از وقت
وای یعنی هر کدام متذکر بود
تقریباً یکی هزار تا ششصد تا
یعنی یک شصت تا و حدوداً پنج
مجلسی یعنی یک نیم از آنجا
باشند خوب و خوب در کشیده
شود و سوسا متذکر
نموده باشد آنکه در هر دو
از آن که من معصوم بودم و از وقت

16

[illegible]

بفضل خافض من رافع سما أصيب بالبرص وغيره من آفات العين في كشف الأضداد خارجة عن الحجب
حاوي مسائل غريب وطبع في مطبعي نو لكهنو صاحب واقع كانيه واه نوبير سنة ١٢٨٥ هـ

کافیہ محشی - خط التعلیق -
 تسبیل الکافیہ - شرح عربی کافیہ مصنف مولوی
 عبدالحق خیر آبادی -
 شرح کافیہ فارسی مصنف میر سید شریعت -
 مملوئے گلشنہ -
 شرح فارسی منظوم کافیہ از مولوی محمد ابراہیم -
 حل الترکیب - کافیہ فارسی زبان مصنف مولوی
 برہان الدین -
 شرح ملا جامی - شرح کافیہ کی محشی از ملا عبد الرحمن
 جامی جلی قلم -
 حاشیہ جمال و حاشیہ عبد الرحمن - بر شرح
 ملا جامی یکجائی - حاشیہ جمال از ملا محمد جمال - و
 حاشیہ عبد الرحمن از ملا عبد الرحمن اسفرائی -
 حاشیہ جمال - فقط محشی بر شرح ملا جامی از محمد جمال -
 حاشیہ عبد الرحمن - فقط بر شرح ملا جامی مصنف
 ملا عبد الرحمن اسفرائی -
 حاشیہ عبد العفو و تکمیل از مولوی عبد الحکیم دو جلدیں -
 حاشیہ اخوند شیخ - بر شرح ملا جامی از علانیت الدہ -
 جامع القموض - شرح فارسی کافیہ از مولوی عبد الغنی -
 رضی کلان - شرح کافیہ عربی از محمد بن الحسن
 اسرہ آبادی مشہور شیخ رضی -
 اصل اصول نحو - از مولوی محمد حسن خان بہادر
 صدر الصدور -

گلدستہ ربیع - اصول صرف و نحو مصنف منشئی
 محمد حبیب الدخان -
 مصدر فیوض صرف و نحو فارسی کے قاعدہ و اردو کے قواعد و نیز
 دریائے عقل - صفوۃ المقاصد کو فواید جدیدہ و
 کے ساتھ نازہ ترتیب دی ہے ہر مرتبہ منشئی کا پشاد
 قواعد صرف و نحو اردو - مصنف مولوی
 امام بخش بہائی -
 چار باغ تہہ اردو - چار گلزار - صرف و نحو عروض
 و قافیہ شرح منشئی محمد یوسف خان -
 مجموعہ صرف و نحو - امداد الادب - کتب صرف عربی
 میزان سے شفا فیکہ کا بیان اردو میں مصنف
 مولوی امداد علی ٹپڑی کلکتہ -

کتب نشات فارسی

انشائے بہار ربیع - از منشئی امانت علی -
 انشائے فیض ساکن - از منشئی حقیقت السادہ
 و انقباب انشائے اموری مترادف المعنی الفاظ
 ہر موقع کے جمع کیے ہیں منشئیوں کے لیے تعلیم آموز
 کتاب ہے -
 انشائے خلیفہ خط التعلیق - از خلیفہ شاہ محمد
 تنوخی -
 ایضاً خط شکست -
 انشائے تمیز - از منشئی کالی رائے تیز خالص -
 انشائے مادھورام خط التعلیق - از منشئی
 مادھورام -
 ایضاً خط شکست - حسب مراتب بالا -
 انشائے نمیر خط التعلیق - از بیہانی نیر لاہوری -
 ایضاً خط شکست - مصنف ایضاً -
 نوبادہ نمیر خط التعلیق - از بیہانی نیر لاہوری -
 انشائے بہار ہند - از مولوی عبد الغنی کروی -

کتب صرف اردو

معلومات فوقانی - معرفت بہ تحقیق الحروف
 قواعد صرف مصنف مفتی غلام صمد لاہوری -
 اصول عجیبہ - مصنف مولوی محمد جمال الدین خان
 مرحوم -

انشائے جامی۔ از علامہ الرحمن جامی۔
 انشائے طاهر وحید۔ از میرزا طاهر وحید۔
 انشائے فالق۔ از مولوی فالق۔
 انشائے دولت رام۔ از منشی دولت رام۔
 انشائے صفدری۔ از مفتی غلام صفدر لاہوری۔
 انشائے گلزارِ نجم۔ از مولوی مقبول محمد۔
 انشائے مفید۔ از منشی حسن لال۔
 دستور الصبیان ابتدائی کتابت شاکر خان لاہوری۔
 انشائے دلاویز۔ در تلامذہ منظرِ نجم از مولوی
 عبدالعزیز آردی۔
 انشائے محبوب۔ مخصوص فارسی الفاظ کا التزام۔
 انشائے صفیر بقیل و صحت نامہ از مولوی عبدالحق۔
 ظہیر الاشتا۔ از منشی ظہیر الدین۔
 نثر الکریم۔ وصف بہ نگار نامہ ہنر۔ از مولوی
 روح الامین نقشبندی۔
 انشائے بہر سہاے۔ از منشی بہر سہاے۔
 انشائے دلگشا گلان۔ از سید شاکر علی بخاری۔
 ایضاً خرد۔ مصنفہ ایضاً۔
 انشائے بے نقاط۔ از منشی کامتا پر شاہ لاہران۔
 انشائی لطیف۔ از منشی میر لال۔
 انشائے راحت جان۔
 رقصات عالمگیری۔ کلام عالمگیر بادشاہ۔
 رقصات عزیز می۔ از مولوی عبدالعزیز آردی۔
 رقصات قتیل۔ از میرزا محمد حسن قتیل۔
 رقصات ابو الفضل۔ از شیخ ابو الفضل فیروز
 اکبر بادشاہ۔
 انشائے ابو الفضل بہر سہ دفتر محشی۔
 وزیر اکبر بادشاہ۔
 مستحبات یادگار ابو الفضل۔ نہایت
 خوشخط واضح۔

انشائے خیالات ناوہ۔ از منشی ہریرا برہن دہلوی۔
 سہ فقرہ لہوری مع مقدمات ثلثہ ظہوری۔ از
 لاہور الدین ظہوری از منشی۔
 سنج سہ فقرہ لہوری۔ صہبائی شہاب مولوی
 امام بخش صہبائی دہلوی۔
 ایضاً۔ صرف شرح شرفورس کی مفتی محمد سعد الدین حرم
 پنجقرہ لہوری۔ یاد شرح از لاہور الدین ترشہ می۔
 شرح پنجرہ لہوری۔ صہبائی از مولوی
 امام بخش صہبائی دہلوی۔
 پنجقرہ ولایت۔ از منشی سید ولایت حسین۔
 رقصات گلزار ولایت۔ مصنفہ ایضاً۔
 دنیا بازار۔ ارادت خان واقع نگین صہبائی در تعریف
 دکانین پیشہ وران۔
 شرح دنیا بازار۔ از مولوی امام بخش
 صہبائی۔
 شبنم شاداد محشی۔ از لاہوری تفرشی۔
 شرح شبنم شاداد۔ از مولوی امام بخش
 صہبائی دہلوی۔
 رقصات بیدل۔ کلام میرزا عبدالقادر بیدل۔
 رقصات محمد علی خان۔
 رقصات مظہری۔ بلیس عمارت از شیخ محمد صادق
 رقصات امان اللہ سیفی۔ از مولوی امان اللہ۔
 رقصات نظامیہ۔ از منشی نظام الدین۔
 رقصات گلستان حکمت۔ از قلیاس عمارت
 گلستان خدی در رقصات از مولوی عبدالعزیز آردی
 دستور الکتوبات۔
 رقصات فیاض دستان۔ مجموعہ کتب منیب از
 منشی سید ولایت حسین۔
 رقصات کسب محشی۔ دستور العزیز
 رسالہ ظہر اسع رقصات محشی از لاہور۔

50840
10

DUE DATE

191340

12.2

سألة ترح

١٩٢٤٥

١٥

٨٤٠٤

غير العادية في كشوف المضافة

DATE	NO.	DATE	NO.